

مقاله در مورد...
 در این مقاله...
 به بررسی...
 از دیدگاه...
 نتایج...
 پیشنهاد...

نوشته : غ. ر. صبری تبریزی

استاد زبان فارسی دانشگاه ادینبورگ انگلستان

ترجمه : مهدي مشكوة الدينی

مسألت در اسلام^۱

در این مقاله کوشش شده است که نوع اخلاق و روابط اجتماعی را که اسلام در پیش ما قرار می دهد خاطر نشان کنیم . چون روابطی که میان مردم و نژادها ، ادیان و فرهنگهای گوناگون در داخل يك جامعه یا کشور است ، ارزشهای اجتماعی و انسانی و تمدن آن جامعه یا کشور را تشکیل می دهد ، برای اینکه فرهنگ یا تمدنی را بفهمیم باید آنها را در داخل روابط اجتماعی یعنی از طریق رفتار با مذاهب ، نژادها و فرهنگهای دیگر بررسی نموده و بشناسیم .

اسلام اصلاً دینی است که نسبت به ادیان ، رنگها ، فرهنگها و ملیتهای دیگر اغماض کننده است . اگر از قرآن شروع کنیم ، آیات متعددی هست که صریحاً چشم داشت اسلامی و طرز برخورد آنرا نسبت به ادیان ، نژادها و فرهنگهای دیگری بیان می کند ، « لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الفسى » .

« اجباری در دین نیست ، البته راه راست در برابر راه گمراه کننده نشان داده شده است » .

۱- این مقاله در سمینار بین المللی درباره مذاهب ، اخلاق و حقوق ، در دهلی نو در ۱۹۷۳ قرائت شده است .
 ۲- معنی آیات مطابق ترجمه ایست که نویسنده بدست داده است (مترجم) .

دین عیبی ندارد بلکه اشتباه در نیت کسانی است که برای سود محدود خودشان آنرا به کار می‌برند و به این ترتیب پیروان مذهبی را گمراه می‌کنند یا مردم یک مذهب را علیه مذهب دیگر برمی‌انگیزند. و گرنه قرآن بر این اساس، تأکید می‌کند که هر مذهبی که بوسیله پیغمبری به مردم ابلاغ شده است باید شناخته شود و بطور متقابل گرامی داشته شود.

«لکم دینکم ولی دین»

«دین شما مال خودتان است و دین من از آن خودم»

وقتی قرآن به مسیحیان و یهودیان حمله میکند، نظر به طبقه‌ای از مردم است و از آنهایی انتقاد می‌کند که از دینشان برای هدف‌های خود خواهانه و محدود استفاده می‌کنند

«والدین یکنزون الذهب والفیضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم .»

«آنهایی که زروسیم می‌اندوزند بسختی مجازات خواهند شد»

تمام تفسیرهای قرآن می‌گویند که این آیه بویژه خودخواهی احبار و رهبان (روحانیون مسیحی و یهودی) را به انتقاد می‌گیرد. دینی که قرآن با آن مخالفت می‌کند نه تنها از انجام مسؤلیت‌های اجتماعی و انسانی ناتوان است بلکه همچنین پیروانش را با تمایلات خود خواهانه خود از انجام آنها باز می‌دارد و مقید می‌سازد. منافع حکمرانی عشق، انسانیت، آرامش و قوانین اخلاقی را می‌آموزد ولی در عمل آرامش و اخلاق را با میل خود پسندانه خود نقض می‌کند. قوانین و تعلیمات اخلاقی در حقیقت بعنوان حجابی که این منافع غیر انسانی و خود خواهانه را بپوشانند بکار می‌روند. قرآن در واقع بیشتر علیه این منافع حکمرانی اظهار تنفر می‌کند تا علیه دین‌های الهی.

عمل مردم نسبت به دیگران بیشتر از مباحثات الهی، انتزاعی و ماوراء الطبیعه مربوط به وجود خدا و غیره، تنها راه درک اینکه یک مذهب چیست می‌باشد. زیرا وجود خدا از طریق عمل انسان ثابت می‌گردد. محمد پیامبر خود بیشتر از آنچه موعظه می‌کرد به اسلام عمل می‌نمود. ممکن بود طرز برخورد خود او نسبت به مذاهب، نژادها و ملیت‌ها سرمشق باشد. مثلاً او اشخاصی را بعنوان مشاورین خود از ملیت‌ها و مذاهب

مختلف انتخاب کرد. سلمان فارسی از ایران، صهیب از روم شرقی، و بلال از حبشه بود. پیامبر این اشخاص را تنها بخاطر سیرت و شایستگی آنها بدون توجه به ملیت و عقیده لفظی آنان انتخاب کرد. در حدیثی ثبت است که محمد پیامبر گفته است:

«سلمان منّا اهل البیت»

«سلمان از خانواده من است»

ناصر خسرو شاعر و متفکر ایرانی (قرن پنجم بعد از هجرت) که درباره این موضوع مینویسد می گوید:

«قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی کو ز اهل البیت چون شد بازبان پهلوی»

«آیا این داستان را شنیده‌ای که بنا بر گفتار پیامبر چگونه سلمان عضوی از خانواده پیامبر شد گرچه زبانش پهلوی بود.»

از این مثال میتوانیم دو نتیجه بگیریم، نخست، اسلام اعمال و صفات انسان را برتر از تمام شکل‌های پیوستگی مذهبی و ملی قرار می‌دهد. دوم، اسلام با سدهای طبقاتی مخالف است و آنها را درهم می‌شکند بطوریکه يك آدم عادی توانست عضوی از خانواده پیامبر محسوب شود. باین ترتیب اسلام دین مردم عادی میشود که آنجا صفات و اعمال انسانی شخص، یا شایستگی‌های او باید بالای همه توارث یا امتیاز طبقه‌ای قرار گیرد.

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لیتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم.»

«ای مردم ما شمارا مرد و زن آفریدیم. شمارا بعنوان قبیله‌ها و ملت‌ها گرد هم آوردیم تا یکدیگر را بشناسید. البته گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که برومندتر و بخشنده‌تر^۳ باشد.»

برتری شخصی به نژاد و مذهب او نیست بلکه به روابط او با مردم دیگر یا در قرار دادن علایق اخلاقی و اجتماعی او برتر از سود فردی و محدود می‌باشد. این چیزی است

۳- ترجمه بالا معادل عبارت «Most prolific and Selfless» است که نویسنده بکار برده است.

در صورتیکه معنی «اتقکم» «پرهیزکارترین شما» می‌باشد. (مترجم).

که آنرا در تقوای اسلام می‌جوئیم . پیامبر می‌گوید :

« لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی » .

«عرب را بر غیر عرب هیچ مزیتتی جز بواسطه پرهیزگاری یا تقوی نیست .»

چنانکه منجد در اثر برجسته‌اش «المجتمع الاسلامی» یادآور میشود ، تقوی یعنی اجتناب از انجام بد و در عوض انجام هر خوبی برای خود و تمام جامعه . این عقیده و عمل پیامبر و یارانش بود .

آنها که طرز برخورد خود را نسبت به حقوق مردم تغییر دادند و سود خود را بر تراز صلاح عموم قرار دادند ، کافر محسوب میشدند و از راه پیامبر اسلام منحرف شده بودند . مثلاً ابن حنیف بوسیله حضرت علی بعنوان حاکم به بصره فرستاده شد و علی هنگامی که شنید ابن حنیف دعوت یکی از ثروتمندان را پذیرفته‌است با نوشت :

«وما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم بحفرو وغنیهم مدعو» .

«من نتوانستم تصور کنم که توبه‌شامی حاضر باشی که از آن تهیدستان و نیازمندان رانده میشوند و فقط ثروتمندان به آن دعوت میگردند» .

همچنین ثبت شده که گفته‌است :

«ما من صاحب ثروة وفی جنبه حق مضیع» .

«هیچکس صاحب ثروت نیست مگر اینکه از حقوق دیگران پشتیبانی کند»

تمام این یعنی که مسالمت ، اخلاق ، عدالت ، یکتاپرستی (توحید) ، حقوق و غیره ، در اسلام کلمات مجرد نیستند . باید در ضمن روابط تجربی انسانی به آنها معنی عملی داده شود .

گرچه مذاهب و فرهنگ‌های دیگر می‌توانستند فقط فرصتی در اغماض اسلامی

{- ترجمه بالا معادل جمله: No one is a man of riches unless he upholds the rights

of others} است که نویسنده بکار برده ، در صورتیکه معنی صحیح اینست : «هیچ ثروتمندی نیست

مگر اینکه حتی در کنارش پایمال شده باشد» ضمناً کلمه الا از متن عبارت عربی ظاهراً حذف شده‌است ولی

مترجم اصل آنرا نیافته‌است .

ببینند و پادشاهان و خلفای خود رای برای اینکه موقعیت و سود خود را حفظ کنند، از آزادی فکر جلوگیری می‌کردند، با وجود این اسلام بحفظ اصالت و اغماض خود ادامه داد. «وَبَشِّرِ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.»

«شاد باش بگو به آن بندگان من که سخن دیگران را گوش می‌دهند و بهترین بخش‌های آن را برمی‌گزینند.»

این اصل مسالمت قرن‌ها تمام جنبه‌های ادبیات، فلسفه و علوم را تحت تأثیر قرار داده است. متفکران و دانشمندان اسلامی از یونانی، سریانی، پهلوی و سانسکریت کتابهایی به عربی ترجمه کردند، و مردم این کتابها را خواندند و از آنها سود بردند. مثلاً ابن ربان طبری، بیرونی و رازی که مسلمان بودند از کتابهای هندی درباره پزشکی استفاده می‌کردند. آنان بارها به چارک^۵ که نام یکی از این کتابهای هندی است اشاره می‌کنند. بیرونی کتاب پاتنجل^۶ را درباره عرفان هندی برای مسلمانان ترجمه کرد و بالاتر از همه مایا هند را نوشت که بعنوان یکی از بی‌فرضانه‌ترین کتابهای انتقادی محسوب می‌گردد که تاکنون درباره دین، فرهنگ و جامعه هندی نوشته شده است. مسالمت یا وسعت فکری میان پژوهشگران و جامعه مسلمان چنان بود که خردمندان و پژوهشگران مسیحی و یهودی، میان مسلمانان بیشتر از مردم مذاهب دیگر احساس آرامش می‌کردند. مثلاً، ابن میمون (Maimonides) که يك يهودی بود و در میان مسیحیان متعصب نمیتوانست زندگی کند و به کارهای علمی اش ادامه دهد، سرانجام به دربار خلفای اسلامی پناه برد تا توانست کتابهایش را بنویسد.

اسلام، برخلاف این حقیقت تاریخی که آن يك مذهب مترقی است، مانند بعضی مذاهب دیگر نمیکوشد که به مردم بیاموزد که محمد برتر از موسی یا مسیح و دیگر بنیانگذاران مذاهب است. قرآن تمام پیامبران را بطور مساوی مهم می‌انگارد. عقیده برتری يك پیامبر بر دیگری نادرست است. اگر یکی برتر بحساب آید، بنابراین دیگران باید پائین تر باشند و این فرض یکی از منشأهای اختلاف و جنگ میان مردم بوده است.

ناصر خسرو در انتقاد از تعصب می‌نویسد:

«فخر تو چیست بنگر بر ترسا
از سر هوس برون کن و سودا را
تو مؤمن و گرفته محمد را
او کافرو گرفته مسیحا را
ایشان پیامبران و رفیقانند
دشمن چه‌ای به بیهده ترسارا»
«برتری تو بر یک مسیحی چیست؟

این خیال و امید آرزومندان را از سر بیرون کن ،
تو خود را مؤمن می‌پنداری زیرا به محمد ایمان داری ،
او کافر محسوب می‌شود زیرا به مسیح ایمان دارد !
آنها پیامبران و یارانند .

چرا بیهوده مسیحی را دشمن خود می‌پندارید ؟»

شاعران و پژوهشگران اسلامی همیشه از دانشمندان مذاهب دیگر دفاع کرده‌اند
و آنها را گرامی داشته‌اند .

هنگامی که ابواسحاق صابی^۷ ، یک پژوهشگر اهل سبا^۸ ، سید رضی یکی از
بزرگترین پژوهشگران شیعه مرثیه‌ای در مرگ او نوشت ، مردم به سید رضی اعتراض
کردند . سید رضی در جواب به مردم گفت : «من در مرگ یک پژوهشگر سوگووارم» .
مسالمت اصطلاح متصوفانه خود را نیز دارد . مولانا جلال‌الدین رومی در انتقاد
از بندگی انسان بوسیله ماده گرانی خود پسندانه که او بعنوان سبب دشمنی میان مردم
تلقی می‌کند ، می‌نویسد :

«چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد / موسی با موسی در جنگ شد

چونکه این رنگ از میان برداشتی / موسی و فرعون کردند آشتی»

«هنگامی که بیرنگی اسیر رنگ شد

موسی با موسی بجنگ پرداخت

ولی هنگامی که این رنگ از میان برود

۷- ظاهراً نویسنده بجای کلمه Sadian یعنی «صابئی و ستاره پرست» کلمه Sabaeen بمعنی

«اهل سبا» را اشتباهاً بکار برده است چون ابواسحاق ستاره پرست بوده است نه «اهل سبا» (مترجم) .

در آن هنگام حتی موسی و فرعون آشتی می کنند.»

علی رغم اصرار بر مسالمت در اسلام، اغماض اسلامی يك پذيرش مطيعانه نيست. آن دو جنبه دارد يعنى مسالمت را با عدالت مساوی می پندارد و اگر بی عدالتی شکل سازمان یافته بگیرد، اسلام ناشکیبا میشود. و آیا چه کسی از بی عدالتی نباید ناشکیبا باشد؟ و عدالت دلالت بر این دارد که شخص باید آنطور که بخود می نگرد به دیگران بنگرد و این باید اساس اخلاق و قانون را تشکیل دهد.



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

TOLERANCE IN ISLAM (1)

In this paper an attempt is made to point out the kind of social morality and relationships which Islam puts in front of us. Since the relationships among people of different races, religions and cultures within a society or country form the social and human values and civilisation of that society or country, in order to understand a culture or civilisation we should examine and recognise them within social relationships, that is to say, through the treatment of other religions, races and cultures.

Islam is originally a religion which is tolerant towards other religions, colour, cultures and nationalities. To start with the Koran there are numerous verses which explicitly express the Islamic outlook and its attitude towards other religions, races and cultures.

«لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي»

“There is no obligation in religion; certainly the straight way is shown against the misleading one”

There is nothing wrong with religion, but the error is in the intentions of those who misuse it for their own limited interest and thus mislead the followers of a religion or turn the people of one religion against another religion or people. Otherwise the Koran stresses, on this principle, that every revealed religion should be recognised and respected on mutual ground.

1— this paper was read at International Seminar on Religion, Morality and Law, New Delhi, 1972.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»

“Your religion is yours and my religion is mine ...”

When the Koran attacks Christians and Jews it attacks and criticises the class of people who use religion for their selfish and limited ends.

«وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»

“Those who accumulate gold and silver will be punished severely ...”

All comments about the Koran say that this verse was particularly criticising the selfishness of Ahbar and Rohban (Christian and Jewish priests). The religion that the Koran opposes not only fails to fulfil its social and human responsibilities but also hinders and binds its adherents by its selfish attitudes.

The ruling interests teach love, humanity, peace and moral laws, but in practice violate peace and morality by their selfish interest. Moral laws and teachings are, in fact, used as a veil to cover such selfish and inhuman interests. The Koran indeed revolts against these ruling interests rather than against religions.

The action of people towards others is the only way of understanding what a religion is, rather than theological, abstract and metaphysical arguments regarding the existence of God, etc., for the existence of God is manifested through the action of man. The prophet Mohammad himself practised Islam rather than preached

ti . His own attitude towards religions, races and nationalities might be a guide-line. He chose, for example, persons as his advisers from different nationalities and religions. Salman al - Farsi was from persia, Sohayb from Byzantium, and Bilal from Ethiopia. The prophet chose people purely for their character and quality, regardless of their nationality and verbal dogma. It is recorded in a Hadith that the prophet Mohammad has said :

«سلمان منا اهل البيت»

“Salman is from my household.”

Naser-Khosrove, persian poet and thinker (5th century A.H.), writing on this matter, says :

«قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی کوز اهل البيت چون شد بازبان پهلوی»

“Have you heard the story how Salman, according to the prophet’s statement, became a member of the family of the prophet though with the pahlavi language?”

From this example we may draw two conclusions. Firstly, Islam sets man’s actions and qualities above all forms of religious and national affiliation. Secondly, Islam opposes and breaks class barriers, so that a common man could be regarded as a member of the prophet’s family. Thus Islam becomes the religion of common people where the human qualities and actions of a person, or his merits, must be put above all heredity or class distinction.

«يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكرٍ وانشى وجعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم

عند الله اتقاكم» .

“O people, we created you male and female. We brought you together as tribes and nations in order that you might know each other. Certainly the most respected among you by Allah is the one who is most prolific and selfless.”

The superiority of a person lies not in his race and religion, but in his relationship with other people, or in his setting the moral or social interest above his individual and limited interest. This is what we call in Islam **tagva**. The prophet says:

«لا فضل لعربي على عجمي الا بالتقوى»

“There is no preference of Arab to non-Arab except by piety or **tagva**.”

Tagva means, as Monajjid points out in his remarkable work «المجتمع الإسلامى» the avoidance of doing evil and, instead, doing every good for oneself and the whole of society. This was the belief and action of the prophet and his Companions. Those who changed their attitudes to the rights of people and put their own interest above the common interest were regarded as unbelievers who had turned away from the path of the prophet or Islam. Ibn-Hanif, for example, was sent by Hazrat Ali to Basra as governor, and, hearing that Ibn-Hanif had accepted the invitation of one of the rich men, Ali wrote to him:

«وما ظننت انك تجيب الى طعام قوم عائلهم مجنواً وغنيهم ملعوا»

“I could not imagine that you would be present at a dinner from which the poor and needy are driven off and to which only the rich are invited!”

Again, Ali is recorded as saying that :

«ما من صاحب ثروة وفي جنبه حق مضيع»

“No one is a man of riches unless he upholds the rights of others:”

All this means that tolerance, morality, justice, unity (**tohid**) law, etc., are not abstract words in Islam . They must be given practical meaning within the dynamics of human relationships.

Although other religions and cultures could see only an opportunity in Islamic tolerance, and despotic Kings and Khalifs, in order to maintain their position and interest, suppressed freedom of thought, nevertheless Islam continued to preserve its originality and tolerance.

«وبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه»

“Congratulate those of my people who listen to others’ words and select best parts of them.”

This principle of toierance has influenced all aspects of literature , philosophy and science for many centuries . Islamic thinkers and scientists translated books from Greek , Syriac ,

Pahlavi and Sanskrit into Arabic, and people read and benefited from these books. Ibn-Rabban Tabari, Biruni and Razi, for example who were Muslims, used Indian books on medicine. They frequently refer to **Charak**, which is the name of one of these Indian books. Biruni translated the book **patanjali** on Indian mysticism for Muslims and, above all, he wrote **Mal - Alhend**, which is regarded as one of the most unbiased critical books ever written about Indian religion, culture and society. Tolerance or broadmindedness among Muslim scholars and society was such that Christian and Jewish intellectuals and scholars felt themselves more at home among Muslims than among people of other religions. Ibn Maymoon (Maimonides), for example, who was a Jew and could not live and carry on his scientific works among prejudiced Christians, finally took shelter in the court of the Islamic khalifs so that he could write his books.

Islam, in spite of the historical fact that it is a progressive religion, does not, unlike some other religions, attempt to teach the people that Mohammad is superior to Moses or Christ and other founders of religions. The Koran regards all prophets as being equally important. The idea of the superiority of one prophet over another is erroneous. If one is regarded as superior, then the others must be inferior, and this assumption has been one of the sources of division and war among the people. Naser-Khosrove criticising prejudice, writes:

«فخر تو چیست بنگر بر ترسا از سرهوس برون کن وسودا را
تو مؤمن و گرفته محمد را او کافر و گرفته مسیحا را
ایشان پیمبران و رفیقانند دشمن چهای بیهده ترسارا»

“Waht is your superiority to a Christian?

Cast out this fancy and wishful hope,

You regard yourself as a believer because you believe
in Mohammad,

He is regard as heathen because he believes in Christ!

They are prophets and fellow-men;

Why do you in vain regard the Christian as your
enemy?”

Islamic poets and scholars have always defended and respected learned men of other religions. When Abu-Ishag Sabi, a Sabaean scholar, died, Sayyid Rady, one of the greatest Shia scholars, wrote an elegy upon his death. The people objected to Sayyid Rady's action. Sayyid Rady, answering the people, said, "I mourn a scholar's death."

Tolerance has its mystical idiom also. Molana Jal - Aldin Rumi, criticising man's enslavement by selfish materialism, which he regards as the cause of enmity among men, writes:

«چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

چونکه اینرنگ از میان برداشتی موسی و فرعون کردند آشتی»

“When the colourlessness became enslaved by colour,

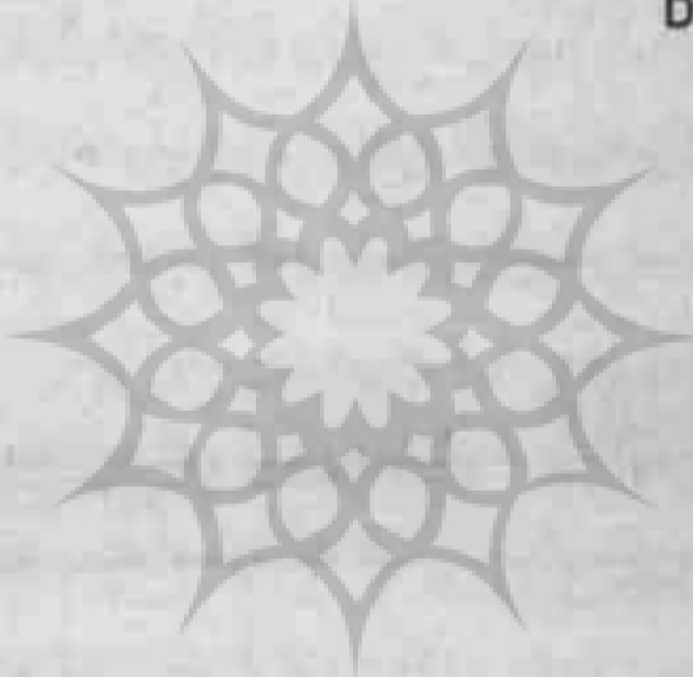
Moses fell in war with Moses.

But when this colour is cast out

Then even Moses and pharaoh make friendship."

In spite of the insistence on tolerance in Islam, Islamic tolerance is not passive acceptance. It is twofold-it equates tolerance with justice, and if injustice takes on an organised form, Islam becomes intolerant. And who should not be intolerant of injustice? And justice implies that others should be regarded as one regards oneself, which must form the basis of morality and law.

Department of persian,



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بخش فلسفه اسلامی